

حقیقت تسبیح

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (طور: ۴۸)

صبری که اینجا خداوند دستور می دهد، بعد از اینکه فهرستی از کلمات مشرکین و کفار را بیان می کند، رکن حرکت هر انسانی است. بدون صبر، انسان به جایی نمی رسد. صبر یعنی استقامت، ایستادگی و پایدار بودن بر آن چیزی که انسان می فهمد. چیزی که انسان نمی داند، چیزی که در کی از آن ندارد و چیزی که هنوز ظرفش گنجایش آن را پیدا نکرده، خداوند صبرش را از انسان نمی خواهد. انسان باید در چیزی صبر کند که امکانش برای او فراهم شده است و همین صبر، باعث افزایش ظرفیت انسان می شود.

قبل از این آیه، خداوند در فهرستی از کلمات مشرکین، مطالبی را که آن ها بیان می کنند و عذرها و بهانه هایی را که می آورند، بیان می کند. این فهرست، شاید در جای دیگری از قرآن با این مفصلی و با این همه توضیحات نباشد. اما این بهانه ها و این کلمات، تنها کلمات مشرکین نیست؛ درون ما هم، در مقابل مسیر خودمان، از این نوع کلمات وجود دارد. انسان وقتی درون خودش را نگاه می کند، این حالات را می بیند.

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ (طور: ۴۴)

تا جایی که انسان کرامات و معجزات الهی را این گونه می بیند که یک سنگ از آسمان در حال سقوط است؛ با این روشنی و وضوح، باز هم برای آن یک بهانه می آورد و آن را توجیه می کند. صبر، در مقابل همین حالات درونی انسان است؛ در مقابل آن چیزهایی که انسان را

به سمت ایستادن، حرکت نکردن، توقف و درجا زدن می کشاند و در مقابل این بهانه‌هایی است که انسان درون خودش برای خودش می آورد. خداوند می فرماید:

فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا...

تو در زیر نظر و مراقبت ما هستی؛ ما تو را می بینیم. این دیدن فقط دیدن خشک و خالی نیست که هیچ اثری نداشته باشد؛ یعنی تو در مراقبت ما هستی، تو در چنگ ما هستی و ما مواظب تو هستیم. پس جای ترس نیست، جای ابهام نیست و جای ایستادن نیست. دیدن ما در جهت رشد توست، در جهت کمک به توست، نه در جهت عذاب.

این طور نیست که ما تو را نبینیم و صرفاً بخواهیم عذابت کنیم، یا دیدن ما با این هدف باشد که در کمین انسان بنشینیم و انسان را صرفاً به عذاب ببریم، یا انسان جزو کسانی باشد که سعی شان از بین رفته و یک دفعه خداوند در برابر آن‌ها ظاهر شود و آن‌ها را نابود کند. انسان لحظه به لحظه زیر نظر خداوند است و او مواظب انسان است. اینجا جای ناراحتی نیست، جای غم نیست و جای ترس نیست.

و جاهای دیگری دارد که «إِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» و «وَحِينًا»؛ ما داریم تو را می بینیم، از تو مراقبت می کنیم و پیوسته کمک‌های خودمان، راهنمایی‌های خودمان و هر جا که لازم باشد، درکی را که برای تو می فرستیم و کمکی را که برای تو می فرستیم، حاضر و آماده است. جای تردید نیست؛ پیش برو، نترس و با قدرت و اطمینان حرکت کن.

اطمینان به اینکه ما متصل به تو هستیم و تو متصل به مایی؛ اگرچه خودت نمی‌دانی، اگرچه این اتصال را درک نمی‌کنی، اما با علم ذهنی، حداقل می‌دانی که ما مواظب تو هستیم. در مقابل این حقیقت برو و کارت را انجام بده.

بعد از صبر، به تسبیح و حمد می‌رسیم.

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ... (طور: ۴۸)

این «سَبِّحْ» و «تَسْبِيح» و «سُبْحَانَ» از همین ماده است که در قرآن، شاید بیش از یکصد بار، به شکل‌های مختلف تکرار شده است؛ برای آدم‌های مختلف، برای اشیاء، برای آسمان و زمین و برای هر چیزی که ممکن بوده است. این تکرار عجیب تسبیح، به این معنا نیست که ما صرفاً ذکر را بر زبان بیاوریم و حرفی بزنیم؛ بلکه تسبیح، آن حالت وجودی انسان است که همچون پرنده‌ای که در این آسمان پرواز می‌کند، به سمت بی‌نهایت، در یک تعادل و آرامش و اطمینان قرار دارد.

مرتبه‌ای از این اطمینان، مرتبه‌ای از این تعلیق و مرتبه‌ای از این پرواز، برای هر کدام از ما همین الان امکان دارد. تسبیح یعنی همین؛ یعنی اینکه انسان در آن لحظه‌ای که در خلوت خودش امکان این برایش فراهم می‌شود که با همه‌ی افکار و خواسته‌ها و با این جهانی که در آن زندگی می‌کند، قطع رابطه کند، این تعلیق، یک پرواز به او می‌دهد. این تسبیح، این پرواز و این لحظه را امتحان کنید؛ همین الان، در همین شرایط، برای همه‌ی ما این امکان وجود دارد، به شرطه‌ها و شروطه‌ها.

شرطش این است که انسان یک خلوت درست داشته باشد، یک تنهایی، و برای لحظاتی این ارتباط را با جهان قطع کند؛ با جهان خودش، جهان افکارش و جهان اندیشه‌هایش.

لازم نیست انسان تمام صبح تا شب در این حالت باشد؛ این کار غیرممکن است. این خلوت باید در یک زمان خاصی انجام شود؛ یک حداقل، برای ما انسان‌های متوسط، یک حداقل در یک زمان اندک. هرچقدر هم کم باشد، هیچ اشکالی ندارد. برعکس، کسی که بخواهد این را با کل زندگی‌اش مخلوط کند، حتماً شکست می‌خورد؛ هم از زندگی‌اش می‌ماند و هم از خلوتش.

اما وقتی این خلوت را انجام می‌دهد، همه‌ی روزش، اعمالش، کارهایش، تدریسش و تحقیقش، خانه‌داری‌اش و همسرداری‌اش، کار اجتماعی‌اش، جهادش، حتی اینکه موشک می‌اندازد و پشت لانچر نشسته، همه‌ی این‌ها برای او یک لحظه تسبیح است.

چله‌ای می‌گیرد، چهل روز متوالی در حال اقدام است، برای اینکه در تمام این چهل روز، یک لحظه، یک لحظه، یک لحظه، آن تسبیح حقیقی برایش فراهم شود. همان یک لحظه، به تمام آن چهل روز می‌ارزد.

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ... (طور: ۴۸)

این تسبیح، حین تقوم و ابتدای برخاستن توست؛ زمانی که شاید منظور، صبح و سحر باشد. در آن سحر، در آن حالتی که فرد به اندازه‌ی کافی خوابیده و از طریق خواب، با آن دنیای روز قبلش قطع رابطه کرده است. این سحر بعد از خواب است. خواب در اینجا خودش

موضوعیت دارد، به دلیل اینکه از طریق خواب است که انسان با دیروزش قطع رابطه می کند؛ این نسیان و فراموشی و خلسه‌ای که در اثر خواب برای انسان پیدا می شود.

اما کسی که شب تا صبح بیدار است یا خوابش به گونه‌ای است که این انقطاع برایش حاصل نمی شود، این خیلی فایده‌ای ندارد. بعد، در آن زمان، وقتی که بلند شده، علاوه بر اینکه خودش این ارتباط را با جهان خودش قطع کرده، در آن ساعت هم جهان واقعی، مرگ آلود است و جهان در آن ساعت کمترین مقدار فعالیت را دارد. به خصوص اهل فسق و فجور و کفر و کسانی که کفران نعمت می کنند؛ هیچ کلپ شبانه‌ای در حین سحر نیست، همه قبل از آن است. اما هر کسی که عمل جدی می خواهد انجام بدهد، چه بسا آن ساعت بیدار است. آن ساعت اثر خاصی دارد؛ هنگامی که انسان بلند می شود:

حِينَ تَقُومُ... (طور: ۴۸)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ (طور: ۴۹)

در آن تاریکی شب، در آن لحظاتی که انسان از دنیا فاصله می گیرد، جهان تاریک و خاموش می شود. نه اینکه آدمی که شب را به دلیل شدت تشتت‌های روزانه‌اش نمی تواند بخوابد؛ آن شب، شبی نیست که جهان خاموش شده باشد. شبی که انسان از روزش فاصله می گیرد و از جهان فاصله می گیرد و جهان را خاموش می بیند؛ «وَإِدْبَارَ النُّجُومِ»؛ و آن زمانی که روز می خواهد شروع شود، هنگام پشت کردن ستارگان و ناپدید شدن ستارگان، این زمان هاست که تسبیح رخ می دهد.

تسبیح این است که انسان لحظه‌ای شناور بشود و از این وجود مجازی، از این لایه‌هایی که در اثر زندگی روزمره او را نابود کرده‌اند، لحظه‌ای فاصله بگیرد. انسان لحظه‌ای نمی‌تواند استراحت کند، لحظه‌ای نمی‌تواند از افکارش فاصله بگیرد؛ افکار مادی، معنوی، بهشت، دنیا، آخرت، خدا، پیغمبر؛ همه چیزهایی که اینجا مزاحم انسان است، مزاحم حقیقت انسان است. چیزی که مزاحم حقیقت انسان است، مزاحم حقیقت الهی است، مزاحم حقیقت نبوی است، مزاحم حقیقت علوی است، مزاحم حقیقت ولایت است.

حقیقت ولایت، آن چیزی است که در آن حالت شناوری انسان حاصل می‌شود. بقیه همه مجاز است. انسان باید به دنبال آن حقیقت باشد و آن حقیقت با تسبیح رخ می‌دهد؛ و تسبیح با خلوت، و خلوت با خاموش کردن جهان، و خاموش کردن جهان با برنامه، و برنامه با عمل، با نظم و با استمرار.

استمرار بر یک چیز روشن و واضح، ولو خیلی کوچک. اما اینکه انسان پیوسته از این شاخه به آن شاخه برود، از این برنامه به آن برنامه، از این رژیم به آن رژیم و از این فکر به آن فکر، این افکار روز و شب همین‌طور برای انسان مثل آتشفشانی بجوشند، عیبی ندارد؛ بگذار بجوشند. **اما یک لحظه را برای خودت نگه دار.** آن یک لحظه‌ای که برای خودت نگه می‌داری، تمام این آتشفشان را مرتب و منظم می‌کند.

در اثر آن یک لحظه‌ای که برای خودت هستی، خودت را زنده می‌کنی و خودت را نجات می‌دهی و اتصال با حقیقت الهی را برقرار می‌کنی، تمام آن آتشفشان به نظم می‌آید و به فایده و ثمره تبدیل می‌شود؛ به تولید محتوا، به همسررداری، به تدریس، به تربیت و به هر کاری که در این جهان می‌کنی، برای دنیایت یا آخرت، واقعیت و حقیقت و ثمره و میوه

می دهد. يك لحظه؛ همان يك لحظه‌ای كه مثل دیدن انسان، مثل اتصال انسان به يك اقیانوس است؛ اقیانوس بیكران هستی، اقیانوس الهی، اقیانوس نبوی، اقیانوس علوی، اقیانوس ولایت. بعد، آن يك لحظه اگر ادامه پیدا بکند، به تدریج بر تمام زندگی انسان غالب می شود و همان طور می شود كه انسان به سمت توحید و فنا می رود. آن‌هایی كه رفتند، این طور رفتند.